



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احياناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

با توجه به اطمینانی که بیمار به پزشک خودش دارد، نحوه راهنمایی پزشک، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در آرامش روحی و روانی بیمار دارد، به خصوص اگر پزشک متخصص اطفال باشد و بیمار هم نوزاد تازه متولد شده در بغل مادر. این مقدمه را برای این گفتم که همه روزه در داروخانه با مادرانی مواجه می‌شویم که نوزادی را در بغل دارند و دنبال شیرخشکی می‌گردند که پزشک اصرار هم داشته که حتماً خودش را تهیه کند. مساله را هم که پیگیری می‌کنیم، متوجه تبلیغات نمایندگان علمی شرکت تولیدکننده یا واردکننده شیرخشک با نام «برند» خاص می‌شویم!

یادداشت ۲

شاید این برای صدمین بار بود که خانمی برای تهیه قرص برنج به داروخانه مراجعه می‌کرد. جواب ما هم برای صدمین بار منفی بود. مراجعه‌کننده که رفت، تکنیسین داروخانه رو به من کرد و گفت: اگر قرص برنج بیاوریم بد نیست. کار مردم راه می‌افتد. به ایشان تذکر دادم که اولاً سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند. ثانیاً اگر مراجعه‌کننده، قرص برنج را گرفت و از آن استفاده نابه‌جا کرد چه؟ ثالثاً اگر با این بدشانسی که ما داریم، اول بریدند و بعد شمردند چی؟

یادداشت ۳

تا حالا چندین و چند بار به تکنیسین داروخانه گفتم که: «خر ما از کره گی دم نداشت!» همیشه هم این ضرب‌المثل را موقعی گفتم که مراجعه‌کننده‌ای برای تهیه قرص برنج مراجعه کرده و پاسخ ما منفی بوده است. ولی دیروز وقتی خانم حدوداً پنجاه ساله‌ای مراجعه کرد و از همان دم در داروخانه سرش را داخل داروخانه کرد و سؤال کرد: قرص برنج دارید؟ من از همان جایی که نشسته بودم با صدایی نسبتاً بلند که بشنود پاسخ دادم که: قرص خورشت داریم! خانم لبخندی زد و رفت. من هم رو به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم: این یکی حداقل سمیت ندارد!

یادداشت ۴

با یکی از همکاران داروخانه‌دار تلفنی صحبت می‌کردم و برایم توضیح می‌داد که «یادداشت‌های داروخانه» را می‌خواند. ضمناً موردی را برایم شرح داد که با هم مرور می‌کنیم: همکارم می‌گفت: شب جمعه روی پیش‌خوان داروخانه برای خیرات اموات، یک جعبه شیرینی خامه‌ای گذاشته بودیم. خانمی که نسخه‌اش را داده بود و مبلغ نسخه وی حدوداً ۱۲۰ هزار تومان شده بود، با خونسردی رو به همکار ما کرده بود و گفته بود: حالا که قیمت نسخه‌ام این قدر زیاد شده

است، من هم دو عدد شیرینی خامه‌ای برمی‌دارم!

یادداشت ۵

خیلی مؤدبانه دو بسته دارو را روی پیش‌خوان داروخانه گذاشت و تقاضا کرد که برایش عوض کنیم.

تکنیسین دلیلش را پرسید. مرد میان‌سال هم توضیح داد که به دلیل توصیه پزشک به تغییر نوع دارو چنین درخواستی را دارد.

تکنیسین داروخانه هم با خونسردی، مساله بخشنامه وزارت بهداشت را مبنی بر عدم پس گرفتن دارو را به مرد میان‌سال گوشزد نمود.

مرد میان‌سال هم یکی دو بار دیگر مؤدبانه تقاضای خودش را تکرار کرد و مایوس که شد، همراه با چند فحش چارواداری داروخانه را ترک کرد و من هم انتهای داروخانه از این دوگانگی شخصیت، از خنده روده بر شدم!

یادداشت ۶

وقتی وارد داروخانه شد، دو سه نفری جلوی ایشان بودند که منتظر دریافت نسخه‌شان روی نیمکت داروخانه نشسته بودند. کار نسخه‌دارها را یکی یکی انجام دادم و نوبت به آن خانمی رسید که آخر سر وارد داروخانه شده بود.

کارشان را سؤال کردم، که با خونسردی جواب داد: خودکار می‌خواستم.

با تعجب پاسخ دادم: برای چی می‌خواهید؟

با همان خونسردی جواب داد: می‌خواستم آدرس روی دیوار آپارتمان بغلی را یادداشت کنم.

خودکار دستم را به طرف ایشان دراز کردم و به تکنیسین داروخانه گفتم:

این بار خونسردی و ادبش مرا کشته!

یادداشت ۷

مراجعه برای داروهای OTC در داروخانه زیاد شده است. یک دلیلش هم این است که خوددرمانی افزایش یافته و می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد بیماران ضعیف شده و سعی می‌کنند با عدم مراجعه به پزشک تا حدودی در هزینه‌های زندگی صرفه‌جویی کنند. تا این‌جا مساله، مشکل خاصی برای داروخانه ایجاد نمی‌شود. ولی مشکل وقتی است که مراجعه‌کننده‌ای با یک جعبه قرص یا یک قوطی خالی کپسول مراجعه می‌کند و وقتی دارو را برای وی می‌آوری، علی‌رغم توضیح در این مورد که دارو یکی است و فقط کارخانه تولیدکننده‌اش فرق می‌کند، عنوان می‌نماید که دارو را برای مادر بزرگ خود می‌خواهد، یا این که همسایه‌شان خواهان همان داروی کارخانه خاص است! و دست آخر هم بدون دارو داروخانه را ترک می‌کند.

یادداشت ۸

چند تا بلیستر قرص‌های مختلف را روی پیش‌خوان داروخانه ولو کرد و در حالی که آن‌ها را وارسی می‌کرد، چندتایی را جدا کرد و از من

نداشت، رو به من کرد و گفت: اصلاً خر ما از کره‌گی دم نداشت. یک ورق قرص سرماخوردگی بدهید. این بار من رو به ایشان کردم و گفتم: ضرب‌المثل شما درست، ولی در داروخانه بهتر است ضرب‌المثل را این‌گونه تغییر دهیم که «مارمولک از بچگی دُم نداشت»!

زیرا دُم آن سمی است و کشنده است و با محیط پزشکی و داروخانه بیشتر سازگاری دارد!

خواست که از هر کدام دو بلیستر به ایشان بدهم. برای اولین بار بود که ایشان را در داروخانه می‌دیدم. از تکنیسین داروخانه هم که سوال کردم، مراجعه‌کننده را نمی‌شناخت. قرص‌ها را که نگاه کردم، تماماً داروهای عصبی بود که نیاز به نسخه پزشک داشت.

کلی برای ایشان توضیح دادم که این‌ها نسخه می‌خواهد. در حالی که انتظار چنین جوابی را

